نیم نگاه

چند نکته با ناقد محترم

ضمن سپاس از اینکه برای آنچه حق دانسته اید مایه گذاشته اید، که این خود ارزشی انسانی و والاست، اما نکاتی چند که از یاد رفته است: الف- در همان رشته نوشته ها به همکاری بقایی با کودتاچیان سال ۳۲ اشاره شده و خیانت های وی علیه نهضت ملی کردن نفت نیز ذکر شده است. ب- همچنین به نقش دکتر ارانی و یارانش در بیداری مردم و گسترش اندیشه های روشنفکری و مقاومت های آنها در برابر فشارها و زندان ها مفصل پرداخته شده است. (شماره ۷۹۱) همچنین قربانیان حزب توده پس از کودتا نیز از قلم نیفتاده است. (شماره ۸۱۲)ج- اما اینکه حزب توده در برابر حکومت دکتر مصدق موضع مخالف داشته یا از منافع شوروی دفاع می کرده است نیز امری نبود که در گزارش آن سال ها پنهان بماند و یادآوری آن مسائل روزنامه را در راستای امپریالیسم و وابستگانش قراردهد. بی گمان جریانی پویا و رو به توسعه است که به جای نفی و طرد هر منتقدی، با سینه ای گشاده انتقادات و اشتباهات گذشته خود را پذیرفته و درصدد ریشه یابی و رفع آنها برآید. کمااینکه برخی رهبران این جریان چنین رویه ای را در پیش گرفتند. لذا خاطر ناقد محترم را به گفته هایی از آنان جلب می کنم. به خصوص که نمی توان آنها را مدافع بقایی یا سایر استبدادطلبان دانست:

■ فاصله با ملی کردن نفت

عبدالصمد کامبخش که از تئوریسین های معروف حزب توده است درباره فاصله گیری حزب از شعار ملی شدن نفت می گوید: «درست است که رهبری حزب ما بعداً دچار اشتباه جدی شد و به موقع شعار «ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران» را سرلوحه مبارزه خود قرار نداد ولی توانست در دوران مبارزات نفت نقش مهمی را در تجهیز نیروهای ضدامپریالیستی خلق ایفا کند.»[1] بنابراین در ماه های اولیه، حزب نگاهی دیگر به ملی کردن نفت داشته است و پس از چندی حزب توانسته موضع صحیح خود را در قبال این حرکت مردمی پیدا کند که جای ریشه یابی دارد.

■ افشاگری علیه مصدق

در روز ۲۳ تیر ۱۳۳۰ که هریمن برای انجام مذاکره با مصدق به تهران آمده بود، حزب توده تظاهراتی علیه هریمن راه انداخت و خواستار اخراج او از ایران شد که منجر به درگیری با پلیس منجر شد و تعدادی کشته و مجروح برجای گذاشت. به دنبال این واقعه حزب توده تبلیغات شدیدی علیه دکتر مصدق به عنوان مسبب کشتار انجام داد. عبدالصمد کامبخش از این موضع گیری نیز انتقاد می کند: «رهبری حزب توده ایران این کشتار را کار خود دکتر مصدق که می خواهد مبارزه ضدکمونیستی خود را به هریمن نشان دهد می دانست ولی به طوری که بعد معلوم شد دربار شاه و وزیر کشور سرلشکر زاهدی که از موضع گیری متزلزل مصدق استفاده می کردند عاملین عمده این حادثه خونین بودند...»[2] قابل توجه اینکه در آن سال ها نشریات متعددی در اختیار اعضای حزب بود که مواضع حزب از جمله موضع یاد شده را تبلیغ می کردند و به گمان خود انحرافات دکتر مصدق را افشا می کردند. این روز را «یکشنبه خونین» نامیدند.

■ مقصرکیست، حزب توده یا جبهه ملی؟

اگرچه ناقد محترم خواسته بار دیگر با گشودن پرونده جبهه ملی آمریکایی دانستن برخی افراد جبهه ملی یا حتی گرایش مصدق و فاطمی به این سمت را دلیل موجه بودن موضع مخالف حزب معرفی کند اما رهبران منصف این جریان حزب را در این زمینه کمتر مقصر نمی دانند، ای کاش اشارتی هم به این عامل می شد: «حزب توده ایران با وجود کوشش های مداومی که برای تشکیل جبهه واحد ضداستعمار کرد، نتوانست در دوران مبارزه برای ملی شدن صنایع نفت در این زمینه کامیاب شود. در این عدم کامیابی اشتباهات رهبری حزب نقش بسزایی داشت...

«اوضاع نامساعد بین المللی، دودلی و تردید بورژوازی ملی و اشتباهات بزرگ رهبری حزب ما موجب شد که جنبش آزادیبخش ملی مردم ایران با آن همه کامیابی هایی که به دست آورده بود سرکوب شود.»[3]

■ در مقابله با کودتا

آنها حتی در کودتای ۲۸ مرداد نیز حزب توده را مقصر می دانند: «رهبری حزب توده ایران نیز در این مورد در خور سرزنش است. زیرا با اینکه حزب به طوری که پس از کشف سازمان افسری معلوم شد، بیش از ۶۰۰ افسر از رسته های مختلف ارتش در اختیار داشت، اقدامات لازم به عمل نیاورد.»[4]

مواضع حزب توده در برابر حکومت مصدق در آن سال ها چنان سئوال برانگیز شد که درمیان اعضای پایین دست حزب بحرانی فکری و سیاسی ایجاد کرد و بخش مهمی از پلنوم چهارم حزب اجباراً به بررسی این مسئله اختصاص یافت. «اشتباهات حزب توده ایران در قطعنامه های چهارمین پلنوم کمیته مرکزی به شرح زیر تعیین شده است: ۱- سیاست حزب در مورد بورژوازی ملی و دولت مصدق که ناشی از چپ روی و سکتاریسم در تاکتیک حزب بود و به ویژه برخی اقدامات چپ روانه در فاصله بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد موجب رمیدگی بورژوازی ملی شده بود.» ۲- عدم آمادگی و تدارک حزب برای مقابله با کودتا، اگر چه حزب از یک سال پیش یعنی از زمان سرکار آمدن قوام خطر کودتا را پیش بینی می کرد.»[5] موضع گیری حزب در قبال حکومت مصدق سال های بعد نیز یکی از مسائل بحث انگیز در میان مارکسیست های ایرانی بود و همواره مورد انتقاد واقع می شد. سخن بیژن جزنی در این باره خواندنی است.[6] وی در جزوه جنبش ضداستعماری که درباره استراتژی مبارزه با رژیم پهلوی است، بحث خود را از نقد موضع حزب توده در قبال حکومت مصدق و کودتای ۲۸ مرداد آغاز می کند: «عدم مقابله با کودتای ۲۸ مرداد باعث شد که حزب توده ایران از نظر سازمانی متلاشی و از نظر سیاسی دچار تفرقه و بحران بسیار شدیدی شود که از صدر تا ذیل حزب را دربرگیرد. تا به آنجا که در سال ۱۳۳۶ کمیته مرکزی حزب در خارج از ایران به طور رسمی اعلام کرد که هیچ گونه سازمانی در ایران ندارد.»ص۵«ما که به نقش پیشقراولی حزب طبقه کارگر اعتقاد داریم همه مسئولیت عدم مقابله با کودتای ۲۸ مرداد را متوجه رهبری حزب توده ایران می دانیم... کمیته مرکزی حزب توده ایران در تحلیل های گوناگونی که درباره ۲۸ مرداد منتشر ساخت علت العلل شکست نهضت را در ۲۸ مرداد «عدم وحدت نیروهای ضداستعماری» می داند. به نظر ما این دلیل برای بیان علت شکست نهضت در ۲۸ مرداد نادرست و عاری از واقع بینی سیاسی و ایدئولوژیکی است و قبل از همه برای توجیه عدم تحرک انقلابی رهبری و برای فرار از قبول مسئولیت و انداختن آن به گردن عوامل خارج از رهبری عنوان می شود.»ص۲ مسلماً نمی توان عبدالصمد کامبخش و بیژن جزنی و امثالهم را هم راستای وابستگان امپریالیسم واستبداد معرفی کرد. هرچند خطاکردن از همه کس انتظار می رود. در مقالات اشاره شده توسط ناقد محترم نیز چه بسا خطاهایی صورت گرفته باشد که نویسنده پاسخگو است.

پی نوشت:

۱- عبدالصمد کامبخش، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، از انتشارات حزب توده ایران، ۱۹۷۲، ص ۱۸۰
۲- همان، ص۶۴ ، ۳- همان، ص۱۸۱ ، ۴- عبدالصمد کامبخش، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، بخش دوم، از انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۳، ص ۱۰۳
۵-همان، صص۱۰۳ و۱۰۴
۶- بیژن جزنی، جنبش ضداستعماری، ۱۳۴۶، ص ۲ تا ۶

نگاهی دیگر به کارنامه حزب توده

جعفر نوابی

جوابیه

در صفحات ویژه مشروطه، در گزارش سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ضمن تشریح فعالیت های حزب توده، به برخی مواضع این جریان نسبت به حکومت دکتر مصدق اشاره شده بود. آقای نوابی در این مورد انتقاداتی داشتند که به صورت مکتوب ارائه کردندکه به دلیل حجم بالای مطلب کمی خلاصه شد. سطور زیر انتقادات کامل ایشان است که خوانندگان در آن باره داوری می کنند.

■ جنبش ملی شدن صنعت نفت و پنجاه سال جعل تاریخ

با خود کج و با ما کج و با خلق خدا کج
آخر قدمی راست بنه ای همه جا کج

اخیراً مطالبی تحت نام «صد سال» در صفحه «مشروطه» روزنامه شرق به چاپ رسیده است. به عقیده من مطالبی که پیرامون سال های پس از شهریور ۲۰ تا کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد در این روزنامه منتشر شده بسیار نامربوط، غیرمنصفانه و غیرحرفه ای بوده و رویدادها و وقایع را دگرگون جلوه داده است. در این نوشته ها، نویسنده حتی یک بار برای دلخوشی خوانندگان هم که شده یک سند تاریخی معتبر و حتی غیرمعتبر(!) ارائه نمی دهد. در مطالب مذکور روزنامه شرق گرایش های کلی ناپسندی در جعل حقیقت وجود داشت: نویسنده مطلب از یک سو با فحاشی و بدون ارائه هیچ سند تاریخی، چهره ای ضدملی، ضدمصدقی و خرابکار از حزب توده ایران به نمایش می گذاشت و از دیگر سو سعی در بازسازی چهره مظفر بقایی و جناح او، حزب زحمتکشان، مجاهدین اسلام و غیره داشت.

■ رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنید

نویسنده پیرامون فرار رهبران حزب توده از زندان در زمان نخست وزیری رزم آرا می نویسد: «در این فرار شگفت انگیز نیز کسانی بر این باورند که میان حزب توده و سپهبد علی رزم آرا- که اکنون نخست وزیر تام الاختیار بود- روابط پنهانی و بند و بست های سیاسی در کار بوده است.»[1] جالب است که کمیته مرکزی حزب توده ایران یک ماه قبل از اعلام نخست وزیری رزم آرا در اعلامیه ای می گوید: « سفارت انگلیس، شرکت نفت جنوب، اینتلیجنت سرویس انگلیس در ایران عضو حساس مورد نظر خود را پیدا کرده است... رزم آرا کاندید دیکتاتوری آینده است.»[2] حالا اینکه چطور با وجود این موضع قاطعانه حزب توده، رزم آرا حاضر می شود رهبران این حزب را با «بند و بست های سیاسی» از زندان فراری دهد و اینکه نویسنده مطلب چه کسانی را یافته که «بر این باورند» و اینکه اساسا در کار وقایع نگاری، اینچنین بال و پر دادن به شایعه ای بی اساس و ساخته پرداخته دربار چه معنایی دارد برای من مشخص نیست! نویسنده پیرامون وقایع سال ۳۱ و قیام سی تیر که باعث بازگشت دکتر مصدق به نخست وزیری شد حتی یک بار نامی از حزب توده (نه به خوبی و نه به بدی) نمی برد. در حالی که «فاتح» رهبر «ضدکمونیست» حزب همرهان معتقد است: « پژوهشگر بی طرف باید بپذیرد که حزب توده نقش مهمی- شاید مهمترین نقش را- [در قیام سی تیر] داشت.» و در حالی که «ارسنجانی که طرفدار قوام بود، می نویسد که حزب توده مهمترین نیروی شکست دهنده شاه بود. کاشانی نیز یک روز پس از قیام، نامه سرگشاده ای به سازمان های طرفدار حزب توده فرستاد تا از مشارکت ارزشمند آنان در این پیروزی ملی سپاسگزاری کند».[3] نویسنده مطلب معتقد است که «تشویق به ترور سیاسی و آدمکشی از شیوه های مبارزاتی جدیدی بود که از همسایه شمالی به ما رسیده بود و توسط توده ای ها به شدت تبلیغ می شد... ورود ادبیات سیاسی خشن روسی به حوزه سیاست در ایران، آثار بسیار زیانباری بر تاریخ و سرنوشت ایرانیان بر جای نهاد که جبران آن شاید سده ها به طول انجامد.»[4] خواننده منتظر است که نویسنده یک نمونه از این «تشویق به ترور سیاسی و آدمکشی» توسط حزب توده ایران ارائه دهد. هر کس آشنایی ابتدایی با مارکسیسم- لنینیسم یا روش های مبارزاتی حزب توده داشته باشد و حتی اگر تنها کتاب «چه باید کرد؟» از لنین را خوانده باشد می داند که حزب توده به عنوان یک حزب مارکسیست- لنینیست نمی تواند مشوق «ترور سیاسی و آدمکشی» باشد. خواننده منتظر است که نویسنده نمونه ای از این «ادبیات سیاسی خشن روسی» بیاورد تا این اتهامات نچسب برای احترام به شعور خواننده هم که شده به شکلی به حزب توده ایران چسبیده شود. اما اگر به تاریخ ایران نگاه کنیم می بینیم که جنبش نفت در ایران دو وجه دارد. یک وجه آن، وجه حقوقی است که توسط نمایندگان مجلس، گاه صادقانه و گاه بنا به ضرورت زمان و ناچاری پیش برده می شود. در این وجهه جنبش، پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت توسط فراکسیون جبهه ملی در مجلس را می بینیم و پس از آن در دوره نخست وزیری دکتر مصدق، رهبری ایشان در اجرای این قانون و خلع ید بیگانگان را شاهد هستیم. در وجه دیگر این جنبش، حرکت عظیم توده های مردم را می بینیم که سال های سال قبل از نخست وزیری و حتی نمایندگی دکتر مصدق راه ضداستعماری و ملی خود را در پیش گرفته اند. اتفاقا این وجه جنبش بسیار نیرومندتر و عمیق تر است و در واقع آن وجه «حقوقی» زاییده و نمود این وجه «حقیقی» جنبش است. حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۰۸ نخستین اعتصاب بزرگ کارگری را علیه استعمار در صنایع نفت جنوب سازماندهی کرد.[5] پس از رفتن رضاشاه و فعالیت علنی احزاب مخالف، حزب توده توانست در روز کارگر در سال ۱۳۲۵ یک راهپیمایی ۸۰هزار نفری را در آبادان سازمان بدهد و در خرداد و تیر همان سال توانست اعتصاب عمومی شصت و پنج هزار نفره در خوزستان ترتیب بدهد که بزرگترین اعتصاب کارگران صنعتی در خاورمیانه بود.[6] یک فرستاده انگلیسی در گزارش خود می نویسد: «این جنبش اتحادیه ای، جنبشی حقیقی است و ما صلاح می دانیم خواسته های اتحادیه های توده ای را برنظریات دولت انگلیس ترجیح دهیم.»[7] در ۵ بهمن ماه ۱۳۲۷ حزب توده ایران و حزب ایران مشترکاً نخستین تظاهرات بزرگ ضد شرکت نفت را در تهران برگزار کردند. چهار روز پس از این تظاهرات در ۹ بهمن، تقی زاده، عاقد قرارداد ۱۹۳۳ در پشت تریبون مجلس اعتراف کرد که این قرارداد در شرایط غیرعادی و ترور به ایران تحمیل شده است. تقی زاده خود را مامور مسلوب الاختیاری نامید که طبق دستور رضاشاه مجبور به امضای قرارداد شده است.[8] در این شرایط که دولت و دربار زیر فشارهای فزاینده برای لغو قرارداد ۱۹۳۳ بودند، عاقبت تنها راه ممکن را در دسیسه بازی دیدند و در ۱۵ بهمن(شش روز پس از اعتراف تقی زاده) در یک صحنه سازی، ترور نافرجام شاه توسط ناصر فخرآرایی انجام شد (شاه و دربار مدعی شدند که این ترور توسط حزب توده انجام شده، این ادعای مضحک که هیچ گاه، هیچ سندی برای آن ارائه نشد متاسفانه از سوی نویسنده روزنامه شرق نیز تکرار شده است). در پی این ترور حزب توده ایران غیرقانونی اعلام شد و دو روز بعد دولت مذاکرات پنهانی را با شرکت نفت گس از انگلیس شروع کرد. بخشی از سران و رهبران حزب توده بازداشت شدند. آنها در دادگاهی که برگزار شد دفاعیه ای جمعی تنظیم کردند که هر کس بخشی از آن را می خواند. از جمله دکتر حسین جودت یکی از رهبران حزب توده خواند: «ملت ایران درباره امتیاز نفت جنوب قضاوت خود را کرده و تجدید امتیاز را خائنانه و غاصبانه و استقلال شکنانه دانسته است. ملت، هرگز این قرارداد را به رسمیت نشناخته و نخواهد شناخت».[9] مظفربقایی که نویسنده روزنامه شرق چهره ای ملی و آزادیخواه از او ارائه می دهد، پیرامون این حوادث در مجلس چنین می گوید: «در اثر حوادث بعد از ۱۵ بهمن که بحمدالله و کوری چشم دشمنان ایران و به کوری چشم آن کسانی که می خواستند ایران بی سرپرست و بی پدر شود، به خیر و خوشی خاتمه پیدا کرد و خداوند پادشاه محبوب ما را حفظ فرمود، بعد از سانحه شوم یک جریانی در این مملکت پیش آمد که می بایستی پیشامد هم بکند، حزب توده ایران غیرقانونی اعلام شد و می بایستی هم بشود. بروید جناب آقای ساعد، حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شوید و بپرسید که من در چند وقت قبل از این(ایشان تاریخش را معین خواهند کرد) این نظریه را به ایشان دادم.»[10]

■ ملی شدن صنعت نفت

در آن سال ها شعار و خواسته حزب توده ایران (که فعالیت اش غیرقانونی شده بود) لغو قرارداد اسارت بار ۱۹۳۳ بود. جبهه ملی که در اهداف خود مسئله نفت را نگنجانده بود (سه هدف دموکراتیک را اعلام کرده بود) هم موضع گیری روشنی در این مسئله نداشت. بسیاری از فعالان جبهه ملی این خواسته را تندروانه ارزیابی می کردند و خواهان نوشته شدن قرارداد ۵۰-۵۰ بودند.[11] چنانکه دکتر مصدق در سال بعد گفت: «اگر شرکت در دوره پانزدهم همین پنجاه درصد را قبول می کرد هیچ مشکلی پیش نمی آمد»[12] ظاهراً پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت برای اولین بار از سوی دکتر فاطمی داده شد و در ۵ آبان ۱۳۲۹ این شعار در جبهه ملی به تصویب رسید. جناح راست جبهه ملی این پیشنهاد را با اکراه پذیرفت چنانکه روزنامه «شاهد» (ارگان مظفر بقایی) اصل ملی شدن نفت را با یک هفته تاخیر منتشر کرد. بی اعتمادی حزب توده به بعضی رهبران جبهه ملی و تماس آنها با محافل آمریکایی(چنانکه خواهیم گفت) باعث شد که حزب توده شعار ملی شدن صنعت نفت را با چند ماه تاخیر بپذیرد. در دی ماه که حزب توده «جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس» را تشکیل داد و در بیانیه جمعیت هواداری خود را از ملی شدن صنعت نفت اعلام داشت گام های آشتی بین حزب توده و جناح مترقی جبهه ملی برداشته می شد.[13] پس از چندی روزنامه «باختر امروز» (روزنامه دکتر فاطمی) از جنبش صلح (علیه تجاوز آمریکا به کره) حمایت کرد و در سرمقاله ای نیز در مخالفت با مالکیت های بزرگ نوشت که تلاش هایی بود برای نزدیکی با حزب توده ایران که در آن زمان تنها منتقد جدی مناسبات فئودالی و ارباب رعیتی به شمار می رفت.[14] تا اینکه طرح ملی شدن صنعت نفت که مصدق ارائه داده بود ابتدا در کمیته مربوط، سپس در مجلس و سرانجام در ۲۹اسفند در سنا به تصویب رسید. تصویب ملی شدن صنعت نفت در زمان نخست وزیری علاء انجام شد. در همان زمان شرکت نفت انگلیس ۳۰ درصد از مزایای کارگران صنعت نفت را کسر کرد. در اعتراض به کسر این مبلغ از درآمد کارگران و در اعتراض به وضعیت نامناسب خانه های مسکونی اعتصاب بزرگ کارگران صنعت نفت به رهبری حزب توده آغاز شد. در این اعتصاب حزب توده «قدرت واقعی خود را به نمایش گذاشت».[15] علاء در انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ دست داشت و حزب توده معتقد بود که به همین دلیل وی نمی تواند طرح ملی شدن صنعت نفت را اجرا کند. اعتصاب بلند مدت، راهپیمایی های گسترده ای که حزب توده «علیه اهمال کاری دولت در اجرای قانون ملی کردن» انجام داد و حمایت کارگران تهران، اصفهان و شهرهای شمالی از اعتصاب کارگران صنعت نفت کمر دولت علاء را شکسته بود. شاه در یک نطق رادیویی اعلام کرد که تضادهای طبقاتی بزرگترین بدبختی ایران است زیرا این تضادها دیدگاه های اجتماعی و زندگی سیاسی را مسموم می سازد و بهترین راه کاهش آنها توسل به قوانین اسلام است!![16] متاسفانه جبهه ملی در این زمان دو اشتباه اساسی مرتکب شد: اول اینکه هیچ یک از اعضای جبهه ملی (به جز محمود نریمان) از اعتصاب کارگران حمایت نکردند و دوم اینکه هیچ یک از اعضای جبهه ملی(جز محمود نریمان و علی شایگان) خواستار کنار رفتن دولت علاء نشدند. مصدق که می ترسید «کابینه علاء سقوط کند و به جای آن کابینه قوام یا کسی مثل او زمامدار گردد» نیز می گفت: «اگرچه علاء در جریان قرارداد ۱۹۳۳ دخالت داشته ولی از روی عمد خیانت نکرده بلکه مطلع نبوده است»![17] اعتصابات و تظاهرات کارگران ادامه داشت تا آنکه در ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ کابینه علاء که کمرش زیر بار اعتصابات شکسته بود استعفا کرد و دکتر مصدق به نخست وزیری برگزیده شد. نویسنده روزنامه شرق البته به اطلاعیه سفارت انگلستان اشاره می کند که اقدام مجلسین ایران را مبنی بر ملی شدن صنعت نفت شتابزده ارزیابی می کرد و از نتایج وخیم چنین کاری بر حذر می داشت و معتقد است که «در پی این اطلاعیه تهدیدآمیز، دولت علاء... استعفای خود را تقدیم شاه کرد.»[18] انگار که علاء از این تهدید ترسیده است و مقام نخست وزیری را به کسی سپرده که جرات دفاع از ملی شدن نفت را داشته باشد! نویسنده روزنامه شرق مصرانه از پذیرفتن پیروزی مردم و نقش مبارزه سرسختانه مردم ایران در کنار زدن علاء شانه خالی می کند. قضاوت را به خوانندگان وامی گذاریم! نویسنده در وقایع نگاری سال ۱۳۳۰ (سال نخست وزیر شدن مصدق) می نویسد: «اکنون مصدق در برابر استعمار پیر انگلستان و امپریالیسم نوپای آمریکا ایستاده بود و جای شگفتی اینجا است که حزب توده که قاعدتاً می بایستی ضدامپریالیست و ضداستعمارگری باشد، مصدق را نوکر امپریالیسم می خواند!»[19] آیا پرسش بی جایی است که از آقای نویسنده بپرسیم که حزب توده چه زمانی و چگونه (در چه اعلامیه، نشریه معتبر حزبی و...) مصدق را چنین خطاب کرده است؟ آقای نویسنده چنین سندی ارائه نمی دهد چرا که چنین سندی اساساً وجود ندارد! در حالی که هنوز یک ماه از نخست وزیری مصدق نگذشته بود و در حالی که قوای نظامی انگلیس برای حمله به ایران به حال آماده باش درآمدند، «به سوی آینده» ارگان حزب توده چنین نوشت: «زحمتکشان ایران برای دفاع از میهن در قبال هرگونه تهاجم امپریالیستی چون یک تن واحد آماده اند...»[20] وقتی که قرار بود در ۲۰ و ۲۱ خرداد همان سال هیات آمریکایی برای مذاکره با مصدق به ایران بیاید «به سوی آینده» با اتکا به صداقت ملی دکتر مصدق نوشت: «ما به دولت دکتر مصدق میدان عمل می دهیم. او را در هر قدمی که احتمالا بر ضداستعمار بردارد تشویق می کنیم... ما از دولت می خواهیم که وعده خود را عملی سازد و برای راندن شرکت غاصب نفت اقدام عملی مبذول دارد.»[21] وقتی که هیات آمریکایی تن به خواست ایرانیان برای ملی شدن صنعت نفت نداد «به سوی آینده» در ۲۷ خرداد نوشت: «به نظر ما در این وضع وظیفه همه جراید این است که برای خلع ید از کمپانی غاصب نفت اصرار کنند. نه اینکه دولت را از طرف «راست» و با ترسانیدن از مانورهای اقتصادی و خطرات موهوم تحت فشار بگذارند و به تسلیم وادارند.»[22] دو روز بعد دکتر مصدق مذاکرات با هیات آمریکایی را قطع کرد و برنامه خلع ید را اجرا کرد. در تیرماه همان سال، ماه ها قبل از آنکه دکتر مصدق اوراق قرضه ملی را برای جبران کمبودهای مالی منتشر کند، «جمعیت مالی مبارزه با استعمار» یکی از سازمان های حزب توده ایران در بیانیه ای آمادگی خود را برای جمع آوری کمک مالی از مردم برای تقویت دولت اعلام کرد.[23] حالا بین این حمایت های بی دریغ، «نوکر امپریالیسم» خطاب کردن مصدق را پیدا کنید! بر این گونه وقایع نگاری چه نامی جز تحریف تاریخ می توان نهاد؟ در همین سال حزب زحمتکشان توسط مظفر بقایی و خلیل ملکی (عضو اخراجی از حزب توده ایران) تاسیس شد. احمد ملکی یکی از موسسین جبهه ملی(که او هم سابقه عضویت در حزب قوام السلطنه را داشت) و مدیر روزنامه «ستاره»، در روزهای پس از ۲۸مرداد که جاسوسی برای آمریکا افتخار به حساب می آمد از جلساتی حرف می زند که میان بعضی از اعضای جبهه ملی با مستشار سفارت آمریکا و معاون مطبوعاتی سفارت برگزار می شده و می گوید: « در همین زمان بود که فکر تاسیس حزب زحمتکشان ملت ایران بنا به پیشنهاد خلیل ملکی تبریزی توجه دکتر بقایی را جلب کرد و او از توجه آمریکایی ها به لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابل تبلیغات شدید کمونیست ها و توده ای ها حداکثر استفاده را نمود». در همین جلسه از داشتن «پول کافی» برای به عضویت درآوردن «پهلوانان رویین تن» و استفاده از «زور و قدرت عضلات آنها» برای رهایی ملت از «دست یک مشت توده ای بیگانه پرست» صحبت می شود![24] بله! متاسفانه چنین میهن پرستانی(!) در جبهه ملی حضور داشتند و چنین کسانی اند که به عنوان چهره های «ملی و مذهبی» و «آزادیخواه» و قهرمانان جنبش نفت جا زده می شوند.[25] یک ماه پس از قطع مذاکرات با هیات آمریکایی جکسن توسط دکتر مصدق (که شرح آن رفت) هیات دیگری از آمریکا به سرپرستی هریمن برای مذاکرات با ایران عازم شد. در ۲۳ تیرماه بزرگترین تظاهرات ضدامپریالیستی در تاریخ ایران برگزار شد. روزنامه شرق می نویسد: « نزدیک ۲۰ هزار تن از کارگران کارخانجات تهران تظاهرات و راهپیمایی کردند. آنان هرچند که به بهانه گرامیداشت سالروز اعتصاب کارگران شرکت نفت خوزستان دست به تظاهرات و اعتصاب زدند، اما تنها خواجه حافظ شیرازی بود که نمی دانست امروز هریمن نماینده رئیس جمهور آمریکا به تهران می آید. کارگران به تحریک رفقای توده ای با این راهپیمایی در حقیقت می خواستند چوب لای چرخ دولت بگذارند و از آن سو به آمریکایی ها بفهمانند که اوضاع داخلی ایران متزلزل و بحرانی است و دکتر مصدق نیز کنترل اوضاع را در دست ندارد.»[26] اما تظاهرکنندگان چه می خواستند؟ قطعنامه تجمع ۳ بند داشت: بند اول از دولت می خواست که ماده دوم قانون خلع ید را اجرا کند و افراد انگلیسی را از شرکت طرد کند. بند دوم تاکید می کرد که ملت ایران حاضر است برای «اجرای قاطع و بدون تزلزل و سازش خلع ید... با تمام قوای مادی و معنوی خود فداکاری نماید». و بند سوم می گفت که «ملت ایران نسبت به مزدوران امپریالیسم که دسایس خطرناک ضد ملی خود را هر روز توسعه می دهند و در مجلس شورا و سنا و در محیط اجتماعی هر روز تحریک می کنند که توجه مردم را از مسئله حساس نفت بگردانند ابراز نفرت می کند.»[27] بله! همان هایی که مصدق را «نوکر امپریالیسم» می خوانند، «حالا می خواهند چوب لای چرخ دولت بگذارند»! و انگار نه انگار که همین مردم و همین کارگران بودند که علاء را مجبور به استعفا کردند و انگار نه انگار که با پشتیبانی همین مردم و همین کارگران بود که دربار و اکثریت سرسپرده مجلس حاضر شدند مصدق نخست وزیر ایران شود و انگار نه انگار که مصدق به پشتیبانی همین ها بود که توانست دست رد به سینه جکسن بزند! نویسنده روزنامه شرق می نویسد: «اما مظفر بقایی و حزبش که مثل خواجه حافظ شیرازی نبودند و می خواستند از این نیرنگ توده ای ها جلوگیری کنند، به یاری دکتر مصدق آمدند. با درگیری خونین میان افراد دو حزب زحمتکشان و توده کار به جایی رسید که پلیس ناگزیر از تیراندازی و جداسازی نیروهای سیاسی و روشنفکری شد که داشتند یکدیگر را می دریدند.»[28]! اما مظفر بقایی و حزبش که «مثل خواجه حافظ شیرازی نبودند» و با داشتن «پول کافی» «پهلوانان رویین تن» را به استخدام درآورده بودند و از «زور و قدرت عضلات آنها» استفاده می کردند، بالاخره «به یاری دکتر مصدق آمدند»! و پلیس «ناگزیر از تیراندازی» و جداسازی نیروهای سیاسی و «روشنفکری» شد که داشتند یکدیگر را «می دریدند»! آقای نویسنده روزنامه شرق! چطور شد که «پلیس ناگزیر» در خیابان های تهران صدها نفر کشته و زخمی به جا گذاشت؟ آیا همیشه پلیس های «ناگزیر» چنین کشتار بی رحمانه ای به راه می اندازند؟ چطور «پهلوانان رویین تن» حزب بقایی یک باره «روشنفکر» شدند؟ از «روشنفکران» حزب بقایی چند نفر «دریده» شدند؟ چند نفر از آن ۲۰ کشته و صدها زخمی از «روشنفکران» حزب بقایی بودند؟ نویسنده روزنامه شرق پس از آنکه کمی از بی فرهنگی سیاسی ایرانیان افسوس می خورد(!) به برکناری سرلشکر بقایی «که به روی مردم آتش گشوده بود» توسط دکتر مصدق اشاره می کند و می گوید: «بقایی بیچاره دستور آتش را از شاه که فرماندهی کل نیروهای مسلح را بر عهده داشت، گرفته بود». «بقایی بیچاره»! زاهدی بیچاره! پینوشه بیچاره! آنطور که خلیل ملکی بعدها در دادگاه از خودش «دفاع» کرد، برنامه حزب زحمتکشان و فعالیت آن مورد تایید «اعلیحضرت» و روسای «نیروهای انتظامی» قرارداشته است.[29] مظفر بقایی به «یاری» مصدق آمده بود یا «اعلیحضرت»؟ احمد ملکی از موسسین جبهه ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد از ملاقات هایی نوشت که بین سرلشکر زاهدی (فرمانده کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد که پس از کودتا نخست وزیر شد) و اعضای جناح راست جبهه ملی انجام می شد: «من و آقای حسین مکی که سوابق زیادی از وطن پرستی و آزادیخواهی تیمسار سرلشکر زاهدی آن وقت و سپهبد زاهدی نخست وزیر فعلی داشتیم... با ایشان تماس گرفته و غالباً هفته ای دو سه بار با معظم له در حصارک شمیرانات و یا در شهر ناهار صرف می کردیم، مشکلات را به اطلاع ایشان می رساندیم و مدد می خواستیم.» ملکی اشاره می کند که در یکی از این دیدارها که با حضور «حسین مکی و یکی دو تن دیگر از اعضای جبهه ملی» در حال صرف «کوفته همدانی» بوده اند، تیمسار زاهدی به «ناجوری اعضای جبهه ملی و عدم همبستگی اعضای آن اشاره کرده» و «متذکر شد که اگر بتوانید تصفیه موثری در جبهه ملی بنمایید این جبهه خواهد توانست کانون یک هسته قوی ملی باشد». و آقایان جبهه ملی توضیح می دهند که: «مصدق با تمام حسن نیت اش آدم لجوج و یک دنده ای است. می خواهد دیکتاتور شود»!![30] اتفاقاً حسین مکی هم یکی از آن «آزادیخواهانی» است که نویسنده روزنامه شرق اختلافات او و مظفر بقایی با مصدق را «بلای تاریخی ایرانیان، یعنی خویش ستیزی در میان سرجنبانان جنبش ملی» می داند و با افسوس از حفظ نشدن «همبستگی ملی ۳۰ تیر» یاد می کند.[31] ناگفته ها پیرامون سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای «آمریکایی» ۳۲ زیاد است و مجال اندک. اما در هر حال تنها آن نوشته ای ارزشمند است که بر پایه روش های علمی تحقیق و اسناد قابل اعتماد باشد. اگر نه چه تفاوتی است بین تاریخ و ادبیات داستانی؟ تاریخ از گذشته ها حکایت دارد. اما امروز ریشه در گذشته و فردا ریشه در امروز دارد. «صادق قطب زاده» فرزند «مظفر بقایی» است. آزادیخواهان باید واقعیت ها را بشناسند و از گذشته درس بگیرند، اگر نه «مظفر بقایی»ها و «زاهدی»ها هرگاه فرصتی به دستشان رسیده زبان از حلقوم هر انسان آزادیخواه و ملی و دگراندیشی بیرون کشیده اند.

نکته

نویسنده در وقایع نگاری سال ۱۳۳۰ (سال نخست وزیر شدن مصدق) می نویسد: «اکنون مصدق در برابر استعمار پیر انگلستان و امپریالیسم نوپای آمریکا ایستاده بود و جای شگفتی اینجا است که حزب توده که قاعدتاً می بایستی ضدامپریالیست و ضداستعمارگری باشد، مصدق را نوکر امپریالیسم می خواند!» آیا پرسش بی جایی است که از آقای نویسنده بپرسیم که حزب توده چه زمانی و چگونه (در چه اعلامیه، نشریه معتبر حزبی و...) مصدق را چنین خطاب کرده است؟ آقای نویسنده چنین سندی ارائه نمی دهد چرا که چنین سندی اساساً وجود ندارد!

پی نوشت ها:

۱- نفت ملی شد، روزنامه شرق، ۲۱ تیر ۱۳۸۵
۲- فوق العاده نامه مردم (محق)، ۱۰ مرداد ۱۳۲۹
۳- ی. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، (نشر نی: ۱۳۷۷)، صص ۳۹۳-۳۹۴
۴- همان جا
۵- ی. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، (نشر نی: ۱۳۷۷)، ص ۱۹۹
۶- ی. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، (نشر نی: ۱۳۷۷)، صص ۳۷۲-۳۷۳
۷- همان، ص ۳۷۳
۸- روزنامه کیهان، ۱۰ بهمن ۱۳۲۷
۹- متن کامل دفاعیات رهبران حزب توده در دادگاه
۱۰- استیضاح بقایی، مکی، حائری زاده در مجلس پانزدهم، ص۶۴
۱۱- از جمله روزنامه «صفیر» که به جای «شاهد» روزنامه مظفر بقایی چاپ می شد در۲۳ فروردین ۱۳۲۹ در مقابل آنهایی که می گویند «قرارداد باید لغو شود» از یک «قرارداد دنیا پسند» حمایت می کند و خواستار قرارداد ۵۰-۵۰ مانند آنچه که عربستان سعودی و ونزوئلا منعقد کرده اند می شود. همچنین مهندس حسیبی کارشناس نفت جبهه ملی نیز در ۱۲ شهریور ۱۳۲۹ در روزنامه شاهد همین موضع ۵۰-۵۰ را اعلام می کند.
۱۲- مصدق، سخنرانی در مجلس شورای ملی، باختر امروز، ۱۹ آذر ۱۳۳۰
۱۳- باختر امروز، ۵ بهمن ۱۳۲۹
۱۴- باختر امروز، سرمقاله، ۲۵ بهمن ۱۳۲۹
۱۵- ی. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، (نشر نی: ۱۳۷۷)، ص۳۲۸
۱۶- همان جا
۱۷- سخنرانی مصدق در مجلس شورای ملی، باختر امروز، ۲۲ فروردین ۱۳۳۰
۱۸- حکومت ملی دکتر مصدق، روزنامه شرق، ۲۴ تیر ۱۳۸۵
۱۹- همان جا
۲۰- به سوی آینده، ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰
۲۱- به سوی آینده، ۲۰ خردادماه ۱۳۳۰
۲۲- به سوی آینده، ۲۷ خردادماه ۱۳۳۰
۲۳- به سوی آینده، ۲ تیرماه ۱۳۳۰
۲۴- احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، انتشارات روزنامه یومیه ستاره، تهران، چاپ تابان، آذر ۱۳۳۲، ص ۱۰۸
۲۵- از همبستگی ملی تا کشمکش های درونی، روزنامه شرق، ۲۶ تیر ۱۳۸۵
۲۶- حکومت ملی دکتر مصدق، روزنامه شرق، ۲۴ تیر ۱۳۸۵
۲۷- ۲۳ تیر، نشریه جمعیت ملی مبارزه با شرکت های استعماری نفت، چاپ ۱۳۳۰، صص ۴۹-۵۰
۲۸- حکومت ملی دکتر مصدق، روزنامه شرق، ۲۴ تیر ۱۳۸۵
۲۹- مدافعات خلیل ملکی در دادگاه نظامی، روزنامه کیهان، ۱۷ تا ۲۵ اسفندماه ۱۳۴۴
۳۰- احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، انتشارات روزنامه یومیه ستاره، تهران، چاپ تابان، آذر ۱۳۳۲، ص۱۲
۳۱- از همبستگی ملی تا کشمکش های درونی، روزنامه شرق، ۲۶ تیر ۱۳۸۵

رویداد

جنگ آلالان* و پیروزی مشروطه طلبان در تالش

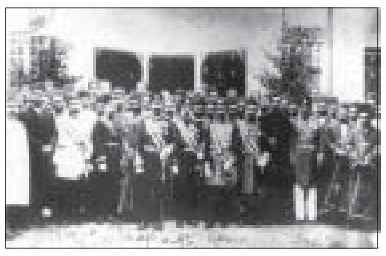

تصویری که ملاحظه می شود در روز ورود اردوی نظامی مامور سرکوب آزادیخواهان، مامور در گیلان، به فرماندهی سردار افخم و سردار امجد به رشت گرفته شده و یادآور یکی از رویدادهای بسیار مهم و سرنوشت ساز تاریخ مشروطه در تالش است که علاوه بر سردار افخم و سردار امجد، سردار همایون رشتی و امین دیوان لاهیجانی به اتفاق بزرگان و محترمین رشت دیده می شوند.

بعد از شورش مشروطه طلبان تالش نصرت الله خان سردار امجد برای سرکوب و خواباندن اغتشاش تالش راهی تهران شد و به کمک رجال و درباریان ضدمشروطه و دولتیان متنفذ، محمدعلی شاه را متقاعد ساخت که برای قلع و قمع شورشیان گیلان به حاکمی قدرتمند و جسور و بی ملاحظه نیاز است. محمدعلی شاه آقابالاخان سردار افخم را که در بی رحمی و شدت عمل و خشونت معروف بود به حکومت جدید گیلان منصوب کرد و به اتفاق نصرت الله خان سردار امجد با قشونی کامل سواره و پیاده و مجهز به توپ راهی گیلان شد.

از طرف دیگر فتح الله خان ارفع السلطنه به دستور پدرش سردار امجد به بسیج و تدارک نیرویی چشمگیر از شاهسون های خلخال و ویلکیج دست زده، آماده رسیدن اردوی نظامی به تالش شد. در این جنگ قشون دولتی و سردارها از مجاهدین مشروطه شکست سخت و مفتضحانه ای خورده و عقب نشستند. جالب آنکه بیشتر افراد فتح الله خان ارفع السلطنه که از شاهسون های پاشاخانلو و اکراد شقاقی خلخال بودند به امید غارت و چپاول به اردوی سردار افخم و سردار امجد پیوسته بودند.

در یادداشت های مشروطیت رابینو، مامور سیاسی انگلیس در رشت، این واقعه چنین گزارش شده است: «سردار افخم با سردار امجد که مکرر به آنها اشاره شده بود که به تالش نروند گوش ندادند. ثلث آخر سپتامبر عازم تالش شدند. سربازها بازار آلالان را غارت کرده و سوزانیدند. بعضی از اسباب های رعایای روسی هم جزء آنها سوخته شده بود. بعد از مدتی توقف در آلالان، عازم کرگانرود شدند. آن روز کرگانرودی ها بی خبر سر آنها ریخته یک توپ از ایشان گرفتند و سربازها فوراً به کپورچال که پنج فرسخ مسافت داشت فرار کردند. روز دیگر به انزلی آمدند. از زمان حرکت سردارین با اردو شش هفته طول کشید تا آنجا رسیدند، ولی دو روزه مراجعت کردند. سربازها خیلی غارت کردند و در زمان فرار اردو از سرای شهر و بازار انزلی از دست سوارهای شاهسون که همراه سردارین بودند مردم به تنگ آمده بودند. از ابتدا معلوم بود که این اردو کشیدن بی ثمر خواهد بود. چون اهالی ترک و عجم از برای جنگ بیشه گیلان به درد نمی خورند و آزموده نیستند و همچنان یکی از فراریان می گفت که ما کسی را نمی دیدیم ولی یک صد گلوله سر ما ریخته می شد.»[1] (رابینو، ص ۷۳)

پی نوشت ها:

* **بازار قدیم اسالم.**

۱- رابینو، یادداشت های رابینو در زمان مشروطیت، به کوشش محمد روشن، چاپ اول، انتشارات طاعی.

نگاه

اشتباهات تاریخی

در صفحه تاریخ روز ۷ شهریور مقاله ای به نام «ضربه تبرزین» چاپ شد که اشتباه فاحشی درآن صورت گرفته بود. به جای نام شاه اسماعیل صفوی، شاه عباس صفوی آمده بود. اینکه چگونه چنین اشتباهی از سوی نویسنده صورت گرفته و در کنترل های بعدی هم بدان توجه نشده است مسئله ای است که این سلسله مراتب را به تحیر انداخت. هر چند این اولین اشتباه نبوده و چه بسا آخرین اشتباه هم نباشد اما نکات قابل توجهی در این امر روشن شد که جای تامل دارد.

۱- از صبح روز انتشار سیل تماس های خوانندگان شروع شد. تلفن ها و تذکرات پی در پی فرصت فکر کردن و ریشه یابی نمی داد و تنها به عذرخواهی و شرمندگی می گذشت.

اغلب از موضع دلسوزی و اینکه چرا در روزنامه مورد علاقه شان چنین اشتباهاتی صورت می گیرد نگران بودند.

برخی نیز نگران اینکه با این اشتباهات تاریخ ایران تحریف می شود و حتی هموطنی بر این خطا و شاید مظلومیت تاریخ ایران اشک ریخته بود، کسانی هم پرونده سنگین تری در ذهنشان ساخته بودند که این اشتباهات عمدی و آگاهانه است و به منظورهای خاص انجام می شود.

داوری ها هر چه باشد، نفس احساس مسئولیت و زحمت انتقاد را به خود خریدن از سوی این دوستان بیش از هر چیز انگیزاننده بود و لزوم دقت نظر را بیش از پیش تاکید می کرد.

۲- این چنین نظارت بر صفحات روزنامه از سوی خوانندگان نشان سرزندگی و تحرک جامعه ماست و خود می تواند به عنوان تضمین کننده سلامت نهادهای مدنی باشد. اگر همین نظارت و پویایی مردمی بر سایر نهادهای اجتماعی و سیاسی نیز اعمال شود بی تردید شاهد بسیاری از کژرفتاری های موجود نخواهیم بود.

۳- ناگفته پیدا است که خطاکردن حق بشر است و هیچ کس مصون از خطا نیست. اما این امرکلی نیز نمی تواند توجیه گر خطاهایی باشد که با سازمان یافتگی و سیستم سازی و دقت نظر قابل پیشگیری و تخفیف هستند.